سال نامتعادل‌ها

محسن خیابانی
خبرنگار

موزیکال‌ها

«امیلیا پرز» که در ۱۳ رشته نامزد اسکار شده، شگفتی اصلی اسکار ۲۰۲۵ است، البته نه به معنای خوش؛ یک جزر بازی زونی سالدانا، دیگر نامزدی‌های فیلم، به‌دلیل تأثیرپذیری‌اش از ووک و ذوق‌زدگی اعضای آکادمی نسبت به مقاومت‌بودن این موزیکال بوده و گرنه فیلم شرور که با معیارهای قدیمی‌تر آکادمی اسکار هم‌خوانی بیشتری دارد، موزیکال به‌مراتب متجانس‌تری از فیلم سوگلی آکادمی محسوب می‌شود.

زندگی‌نامه‌ای‌ها

جیمز منگولد با «یک ناشناخته کامل» به سراغ زندگی باب دیلن، ترانه‌سرا و خواننده مشهور فولک و راک آمریکا رفته. انتخاب تیموتی شالامه برای نقش اصلی اشتباه بوده چون ما لحظه‌ای باب دیلن را حس نمی‌کنیم و فقط شالامه را می‌بینیم! فیلمنامه هم در ارائه روایتی جذاب که به اطلاعاتی فراوان در بیرون از اثر نیازی نداشته باشد، ناتوان است.

والتر سالس با اثر زندگی‌نامه‌ای «من هنوز اینجا هستم» بعد از ۱۲ سال به سینماها بازگشته. فیلمی که به ماجرای واقعی ناپدید شدن روبنس پایوا در سال ۱۹۷۱ به دست دیکتاتوری نظامی برزیل می‌پردازد، متهما از نگاه همسر و فرزندان او. بازی فرناندا تورس در نقش اصلی، ستودنی است و نسبت به اثر منگولد، با فیلم زندگی‌نامه‌ای به‌مراتب بهتری مواجهیم اما من هنوز اینجا هستم در یک‌سوم پایانی از نفس می‌افتد و به یک تجربه سینمایی تمام‌وکمال تبدیل نمی‌شود.

واکنش به جریانات روز

اکثر فیلم‌های نامزد اسکار در واکنش به جریانات و بحث‌های اجتماعی روز ساخته شده و کیفیت هنری‌شان را در این راه قربانی کرده بودند. «مجمع کاردینال‌ها» با شخصیت‌هایی که گویا هر کدام یکی از جریان‌های روز را نمایندگی می‌کنند، فیلمی خوش‌رنگ‌ولعاب ولی سرشار از ایده‌های احمقانه با پرداخت‌های خام‌دستانه است. «پسران نیکل» با انتخاب زاویه دید روایی اشتباه، از نظر حسی ما را با مسئله نژادپرستی درگیر نمی‌کند و به یک نقض غرض بزرگ تبدیل می‌شود.

«بروتالیست» چنان از بحث‌های مختلف (مشکلات پهودیان، نژادپرستی، هنر معماری، تجاوز و...) یاد کرده که زمان طولانی فیلم کفاف این‌همه را نمی‌دهد.

به جز اثر جدید والتر سالس، باقی فیلم‌های خوب نامزد اسکار در واکنش آشکار به یکی از جریان‌های روز ساخته نشده بودند: «تلمامه۲» که کارگردانی خوب دنی ویلنوو با همراهی جلوه‌های ویژه خوب صوتی و تصویری تا حد زیادی جبر فیلمنامهٔ کم‌مغز را کشیده بود.

«آنورا» که بعد از زیاده‌روی‌های نیمهٔ اولش با یک کمدی سیاه جذاب، ما را سر ذوق می‌آورد.

«ماده» که یک وحشت جسمانی درجه‌یک رو می‌کند و بازی خیلی خوب دمی مور تا مدت‌ها در یادمان می‌ماند.

شایسته‌ترازنامزدها

در مجموع بین نامزد اسکار ۲۰۲۵ هیچ اثر کاملی وجود نداشته و حتی بهترین‌ها هم از جنبه‌هایی ضعیف ظاهر شده‌اند. به‌نظرم بین فیلم‌های ۲۰۲۴ کم نبودند فیلم‌هایی شایسته‌تر از این نامزدها که در اینجا به دوتایشان اشاره می‌کنم: اتیمپیش «ربات وحشی» و فیلم بازیگردان فیلم فاجعه‌ام مخصوصاً کارلا سوفیا گاسکون! گویا تنها دلیل انتخاب گاسکون برای نقش، واقعیت زندگی‌اش خارج از فیلم بوده. در اثبات این که انتخاب بازیگران دگربه‌اش، ترنس و تغییرجنسیت‌یافته لزوماً برای ایفای چنین نقش‌هایی در فیلم‌ها مناسب نیست، می‌توانیم به‌عنوان یکی از بهترین مثال‌ها به حضور بسیار بد گاسکون در فیلم امیلیا پرز اشاره کنیم. این بازیگر به‌حدی در بازتاب احساسات در دو مقطع زندگی شخصیت اصلی فیلم ناتوان است که دیالوگ‌هایش و ابراز عواطف در میمیک صورتش، بیشتر خنده‌دار هستند تا احساسات برانگیز. سلنا گومز دیگر بازی بسیار بد فیلم را ارائه کرده، او در تمامی سکانس‌ها احساساتش را با شدتی بیشتر یا کمتر از چیزی که باید و شاید، بروز می‌دهد.

از مسائل مهم در ساخت فیلم موزیکال تنوع در سازبندی، توانایی و تحریرهای خوانندگان و ویبراتورهایشان و همچنین کورئوگرافی جذاب در سکانس‌ها رقص است. متهای برخی سکانس‌های حضور زونی سالدانا که از این جنبه‌ها نمره قبولی می‌گیرند، سکانس‌های موزیکال فیلم ملال‌آور و ناشیانه ساخته شده‌اند چون آواز خواندن اغلب بازیگران جنگی به دل نمی‌زند و تحریرها و ویبراتورهای سکانس‌های موزیکال بسیار محدود، تکرارشونده و حوصله‌سر بر هستند. اینکه اودیار قصد داشته موزیکالی مقاوت از جریان رایج ژانر بسازد نباید به معنای ساختن یک موزیکال بی‌رمق باشد. در تاریخ سینما، موزیکال‌های خوب غیرکلیشه‌ای و موفق کم نبوده‌اند. اگر برای مثال، فیلم بسیار خوب چترهای شیروری ژاک دمی را موزیکالی متفاوت در نظر بگیریم درخواهیم یافت که امیلیا پرز بیشتر از آنکه یک موزیکال متفاوت باشد، یک موزیکال «مطفاوط» است!

البته که بازی زویی سالدانا در نقش ریتا نسبتاً قابل قبول است ولی باقی بازیگران فیلم فاجعه‌ام مخصوصاً کارلا سوفیا گاسکون! گویا تنها دلیل انتخاب گاسکون برای نقش، واقعیت زندگی‌اش خارج از فیلم بوده. در اثبات این که انتخاب بازیگران دگربه‌اش، ترنس و تغییرجنسیت‌یافته لزوماً برای ایفای چنین نقش‌هایی در فیلم‌ها مناسب نیست، می‌توانیم به‌عنوان یکی از بهترین مثال‌ها به حضور بسیار بد گاسکون در فیلم امیلیا پرز اشاره کنیم. این بازیگر به‌حدی در بازتاب احساسات در دو مقطع زندگی شخصیت اصلی فیلم ناتوان است که دیالوگ‌هایش و ابراز عواطف در میمیک صورتش، بیشتر خنده‌دار هستند تا احساسات برانگیز. سلنا گومز دیگر بازی بسیار بد فیلم را ارائه کرده، او در تمامی سکانس‌ها احساساتش را با شدتی بیشتر یا کمتر از چیزی که باید و شاید، بروز می‌دهد.

نگاهی به فیلم «امیلیا پرز»
موزیکال مطفاوط!

امیلیا پرز درباره یک رهبر کارتل مکزیکی به نام ماتیاس دل مونته (با بازی کارلا سوفیا گاسکون) است که تصمیم دارد برای فاصله گرفتن از زندگی خلافکارانهٔ خویش دست به عمل تغییر جنسیت بزند و در این راه از یک وکیل («سالدانا») درخواست کمک می‌کند. او بعد از تغییر جنسیت، نام امیلیا پرز را برای خود برمی‌گزیند. در فیلم، هیچ‌گاه دلیل دلزدگی این شخص از زندگی پیشینش متوجه نمی‌شویم تا بتوانیم روش عجیبش را برای خلاصی از وضعیت گلاسته درک کنیم.

اگر اودیار قصد داشته یک رهبر کارتل کلیشه‌ای بسازد، باید عدولش از کلیشه‌ها را باورپذیر می‌کرد. در روادهای ماتیاس، هیچ نشانه‌ای نمی‌بینیم که او را فردی مقتدر و توانمند در گردانندن گروهی از خلافکاران نشان بدهد. بعد از تغییر جنسیت هم علاقه‌ای برای بازگرداندن خانواده‌اش را در کمی‌کتیم و رفتارش در برخورد با خانواده بعد از دیدارهای اولیه، به تیپیکال‌ترین روش ممکن صورت می‌گیرد. در نتیجه حوادث فیلم از جلوی چشممان رد می‌شوند و ما نه این شخصیت را باور می‌کنیم و نه در احساساتش شریک می‌شویم. از طرفی دیگر، شخصیت ریتا را داریم که مثلاً آدم خوبی است و وضع موجود جهان را برنمی‌تابد اما در تمام طول فیلم، درحالی که برای افراد اطرافمان، احمق و خلافکار کار می‌کند، بدون آواز خواندن یا با آواز، دائماً رذیلت‌های اخلاقی را نفی و نقد می‌کند!

روزی روزگاری در هالیوود

محمد خالوندی
خبرنگار

تصویری که رسانه‌ها و جوایز سینمایی از اسکار امسال برای ما ساختند، رقابتی بود میان چند فیلم «آنورا» (شان بیکر)، «بروتالیست» (بردی کوربت)، «امیلیا پرز» (ژاک اودیار) و فیلم «یک ناشناخته کامل» (جیمز منگولد). این فیلم‌ها یک‌یکی جوایز سینمایی را درو می‌کردند تا نشان بدهند آثار سینمایی درخور توجهی هستند، اما من قرائتی دیگر از این فیلم‌ها دارم. آنورا با کارکردانی بیکر که ادعای درک وضعیت سوژه‌هایی مانند کارگران جنسی را دارد، خود پیش از هر چیز، تبدیل به فیلم پورن می‌شود و القباد ساختاری حول این سوژه‌ها را درونی و بازنمایی می‌کند؛ چراکه آنچه بر پرده سینما نمایان می‌شود شمایل یک پورن‌استار با بازی مایکی مدیسون است. بیکر حتی با زست انتقادی دروغین خود برای نقد رؤیای آمریکایی، بازهم دست به ساختن فانتزی می‌زند که شکاف‌های موجود در ایدئولوژی را پر کند و از طریق کیفی پورنوگرافی سعی دارد تصویری بی‌واسطه از ابژه نشان دهد که درنهایت ابعاد دست‌نیافتنی ابژه را می‌پوشاند. درحالی‌که می‌توانست مانند سینمای فوتریه امر سکولار را مضحک و بی‌معنی کند یا از کار بیندازد یا مانند سینمای فیلنی به یه نهایت رساندن فانتزی ماهیت خفقان‌آورش را نشان می‌داد. فیلم مهم دیگر بروتالیست است. اصطلاح بروتالیسم ریشه در واژه فرانسوی بتن بروت به معنای «سیمان خام» دارد، عبارتی که لوکوربوزیه برای تشریح شیوه استفاده خاصش از سیمان به کار می‌برد؛ شیوه‌ای که بسیاری از بناهای پس از جنگ دوم جهانی‌اش را با آن ساخت. فیلم بروتالیست خصلتی مانیفستی دارد و واجد سه عنصر «الحنی پرخاشجو»، «جعله‌ای غیرعجولانه» و «اگذری شیح‌وار» است که سه خصیصه هر مانیفست است.

در مانیفست بروتالیسم ساختمان‌ها کاملاً با بتن و بدون روکش اجرا می‌شوند، نوعی «عریانی» و «عاری از زینت» بودن. استعاره «عریانی» تنها استعاره‌ای است که می‌توان با آن انسان‌های «کوربت» را نامید؛ این مفهوم هسته مرکزی تجربه‌ای است دیالکتیکی: ما هم‌زمان با تجربه تخریب و آفرینش جهان و فرم‌هایی نو مواجهیم؛ مهاجرانی که از یک‌سو از فضای جنگ‌زده و توتالیتریستی اروپا گریخته‌اند و تمام ساختارهای پیشینشان – مانند مذهب، خانواده یا روابط اجتماعی پایدار – را ازدست‌داده‌اند و در مواجهه با بی‌پناهی و بی‌معنایی فرارگرفته‌اند و از سوی دیگر در پی ساختن آزادانه‌تر هویت‌های فردی و اجتماعی‌اند، برهنگی کوربت البته فرایندی دیالکتیکی دارد، می‌توان به تصاویری خصیصه‌نما در فیلم اشاره کرد که به این امر دلالت می‌کنند: تصویر اول؛ ورود شخصیت اصلی لازلو به آمریکا: ما با نمایی از مجسمه آزادی روبه‌رو پیم که واژگون است و بعد چرخش مجسمه به سمت چپ و بعد قضای آسمان و در انتها نمای مجسمه را از سمت راست به شکلی پایدار داریم، ما با نوعی واسازی در مفهوم آزادی روبه‌رو پیم. این نما اساساً مایه‌ازای دیالکتیکی «اصطلاح عریانی» است. در این فرآیند عریانی هرچند بدن‌ها به‌قول ارژیت در معرض تجاوز و آسیب قرار می‌گیرند، اما همین بستر، فضایی برای خلاقیت و بازسازی هویت‌های فردی و جمعی است. نمای دوم؛ نمای ابتدایی فیلم از زوفیای ساکت و متفعل است که با نمای انتهایی فیلم از زوفیای ناطق و فعال جایگزین می‌شود تا بازنمایی دیگری از این دیالکتیک عریانی باشد.

نمای سوم؛ از طریق نوعی مبازاه معنایی ایجاد می‌شود که در فیلم نیست و به دیالکتیک آفرینش و تخریب در اسم لازلو توث شخصیت اصلی فیلم اشاره دارد با تصویر مردی به نام لازلو توث در تاریخ که ۲۸ مه ۱۹۷۲ با چکش به مجسمه پیتای میکل‌آنژ حمله برده و بخش‌هایی از آن را تخریب کرده است.

فیلم پرسرومدای بعدی «مجمع کاردینال‌ها» است. مجمع کاردینال‌ها بازنمایی «امر مازاده» در سینماست: مازاد سینمایی را «معنای متفرجه» می‌نامند، معنایی که از معنی صریح و معنی ضمنی فراتر می‌رود، یعنی دال بدون مدلول، معنای متفرجه به روایت یا آنچه روایت انتقال می‌دهد، جمع نمی‌شود، بلکه از ساختار روایی فیلم تجاوز می‌کند.

شخصیت کاردینال بیتیز به‌مثابه‌نوعی مازاد برای کلیسا و فیلم عمل می‌کند، او از همان ابتدا در لحظه آخر آن هم با نامه‌ای از پاپ با شک و تردید به‌عنوان کاردینالی از افغانستان در جمع کاردینال‌ها قرار می‌گیرد و نمی‌گیرد.

او در مرزی میان بیرون و درون قرار دارد؛ برای همین است که حقیقت را می‌فهمد، او از طریق و به میانجی «عدم یقینی» که سرپرست دارد، در جدل شک و ایمان انتخاب می‌شود. از طریق نوعی به هم‌زدن نظم گفتار در جلسه‌ای که سرپرست قرار است سخنرانی کند. او از طریق الاهیات پولسی که در خطابه سرپرست نمود می‌یابد به درون راه‌یافته، خطابه‌ای در باب «گناه یقین» است. شخصیت بنیتز به‌مثابه امری تقسیم‌ناپذیر برای کلیسا حضور می‌یابد. به همین دلیل است که تا پایان برای سرپرست و کلیسا قابل‌فهم نیست، نوعی از این در میان خارج و درون بودن بعد حتی در جنس او نیز نمود می‌یابد که نه مرد است و نه زن. هر اشاره کردنی به این شخصیت، عملی برای برانداختن سیطره و وحدت روایت است.

بنیتز از طریق نوعی فرمول «ترجیح می‌دهم که نه» عمل می‌کند تا جایی که ساختار کلیسا و ساختار انتخاب را به هم می‌زند و دست به‌نوعی خشونت می‌زند، نوعی خشونت انقلابی و خشونت الاهی که از دیالکتیک خشونت حامل قانون و خشونت مؤسس قانون سر برمی‌آورد تا عدالت را متجلی نماید بکند.

این شخصیت از طریق نوعی «وقفه» و «تأمل» عمل می‌کند، وقفه در فرایند تاریخ و فرایند انتخاب پاپ و نوعی حرکت آرام تفکر (نوعی حرکت لاک‌پشتی) که به ایماژ لاک‌پشت‌ها در کلیسا می‌توان برای آن اشاره کرد.

نگاهی به فیلم «تلماسه۲»
تلماسه و راه رستگاری

«تلماسه» اثری گنگ است، این گنگ بودن، اساساً محصول نوعی «تناقض» است که در فرم هم نمود می‌یابد، تناقضی که میان رمان فرانک هربرت است و فیلم یا تناقضی که میان قرائت لینچی از این رمان و قرائت دنی ویلنوو است (فیلم ویلنوو بسیار وامدار قرائت لینچ است.)

فیلم ویلنوو سرگردان میان لذت زنانه و مردانه است؛ قرائت او قرائتی مبتنی‌بر لذتی مردانه و دگم و بسته است که به‌نظر دست به حذف و طرد ایماژهای منجی‌گرایانه اسلامی می‌زند و نوعی قرائت ارتدکس را برجسته می‌کند که سعی دارد نوعی نظم اجتماعی مردانه را دوباره برجسته سازد و در همان چهارچوب ایدئولوژیک سینمای هالیوود بماند، به‌جای آنکه به تبعیت از منطق زنانه لینچ که فیلم وامدار آن است، به‌شکلی آنتیگونه‌وار این نظم اجتماعی را برهم زند.

جشنوارهٔ ترندها

محمدتقی کلانه
خبرنگار

زمان زیادی به مراسم اسکار نمانده تا پرونده سال سینمایی ۲۰۲۵ بسته شود. اسکار به‌عنوان معتبرترین جایزه سینمایی سال معمولاً طیف وسیعی از سلیقه‌ها و علایق را در انتخاب بهترین فیلم‌هایش لحاظ می‌کند تا دامنه شور و حرارت مخاطبان خود را وسیع‌تر کند. انتخاب دو فیلم «تلماسه: قسمت دوم» و «شرور» به‌عنوان دو فیلم پرفروش سال، «آنورا» «امیلیا پرز» و «ماده» به‌عنوان برگزیدگان مراسم کن، «هنوز اینجا هستیم» از سینمای برزیل «بروتالیست» و «کاردینال‌ها» با موضوعات خاص خود همگی گواه این موضوعند که برگزارکنندگان اسکار نمی‌خواهند اقلیتی را از دست دهند. قدم اول برای آن‌ها، افزایش آمار بینندگان بوده و قدم دوم برجسته کردن و بهاءدادن به فیلم‌هایی با موضوع خاص و ترند روز که با اهدا کردن جوایز بیشتر دیده شوند.

«بروتالیست» به‌عنوان یک درام تاریخی سه‌ساعته با چاشنی هولوکاست و بازی عالی آدرین سروردی و حمایت‌های کمپانی سازنده‌اش «A۲۴» که تجربه ارزشمندی در جلب توجه اعضای آکادمی به فیلم‌های قبلی‌اش نظیر «مهتاب» و «همه چیز همه جا به یکباره» دارد، می‌تواند امسال جوایز مهم بهترین فیلم، کارگردانی، فیلمبرداری و بازیگر مرد را از آن خود کند. اما فیلم «امیلیا پرز» می‌تواند غافلگیری بزرگ امسال مراسم باشد. فیلمی موزیکال با موضوع تغییر جنسیت که جزء موضوعات محبوب و خوشایند آکادمی هست و با حمایت کمپانی نظیلکس در بخش بهترین فیلم، کارگردانی و بازیگر مکمل زن حتماً خوش خواهد درخشید. «هنوز اینجا هستیم» به‌عنوان نماینده سینمای برزیل با درخشش بازیگر نقش اولش و موضوع برگرفته از واقعیت جایش را در بین نامزدها محکم کرده است تا نشان‌دهنده علاقه برگزارکنندگان مراسم به داستان‌های واقعی باشد. حضور فیلم «یک ناشناخته کامل» هم در جمع نامزدها در همین راستاست. فیلمی با الهام از زندگی «باب دیلن» ستاره موسیقی که قدرت بازیگری و کارگردانی در جلو و پشت دوربین آن را به اثری کنجکاوانه تبدیل کرده است.

«شرور» به‌عنوان دومین فیلم موزیکال در فهرست که نگاهی متفاوت به داستان «جادوگر شهر آز» دارد، می‌تواند در بخش‌های طراحی لباس و صحنه خوش بدرخشد همانند «تل ماسه ۲» که احتمالاً در بخش‌های فنی نظیر صدا و جلوه‌های ویژه بیشتر دیده می‌شود. «آنورا» درام عاشقانه «شان بیکر» که از نیمه‌های فیلم تبدیل به یک کمدی می‌شود به همراه «ماده» که نگاهی ابزاری به زن دارد تا انسانی و «کاردینال»هایی که برای انتخاب پاپ جدید بازی تاج و تختی از جنس مذهب را می‌اندازند به‌عنوان برگزیدگان جشنواره‌های کن و بفتا دیگر رقبای مراسم امسال هستند. کم‌لطفی امسال اسکار فیلم «یک درد واقعی» است که می‌تواند جزء نامزدها باشد. فیلمی مستقل، کوچک و آدمیزادی که دغدغه‌ای انسانی دارد با فیلمنامه‌ای درست و بازی‌های عالی مخصوصاً بازی «کیون کالکین» به‌عنوان شخصیت مکمل که احتمالاً تنها جایزه اسکار برای این فیلم برای او خواهد برد. در بخش بهترین انیمیشن هم رقابت نزدیک بین نامزدها را شاهد خواهیم بود. هر پنج فیلم این رشته جزء خوب‌های امسال بوده‌اند و جای تأسف است که در یک سال ترافیک چنین فیلم‌های پرقدرتی را شاهد باشیم که قرار است یکی را انتخاب کنیم. با همه اوصاف و تحلیل‌ها، اسکار همیشه غافلگیرکننده بوده است هرچند اعتبار قدیم را ندارد اما دیدن و دنبال کردنش خالی از لطف نیست.

نگاهی به فیلم «هنوز اینجا هستیم»
کی نویسنده شد؟

فیلم با نمایی از زن در دریای شهر ریودوژانیو آغاز می‌شود، هلی‌کوپتری آرامش این زن و قاب را برهم می‌زند و به سمت ساحل می‌رود. زن با نگرانی آن را دنبال می‌کند و به سمت ساحل چشم می‌دوزد. شروع عالی فیلم حکایت از داستانی از همین جنس دارد. قرار است آرامش خانواده «پایوا» برای سالیان سال با رفتن پدر برهم بریزد و مادر خانواده با بازی عالی «فرناندا تورس» تلاش کند تا امید و شادی را در خانواده زنده نگه دارد. فیلم اقتباسی از کتاب «هنوز اینجا هستم» نوشته پسر خانواده در سال ۲۰۱۵ است که ماجرای ناپدید شدن اجباری پدرش، روبنس پایوا، در ریودوژانیو سال ۱۹۷۱ را روایت می‌کند. فیلمساز با تمرکز روی شخصیت همسر پایوا و خانواده او نشان می‌دهد که چگونه حکومت‌های دیکتاتوری می‌توانند جنایتی هولناک‌تر از مرگ را بر خانواده‌ای دوست‌داشتنی تحمیل کنند. فیلمساز در نیم‌ساعت ابتدایی فضای دوستانه و صمیمی بین اعضای خانواده را به‌درستی به تصویر می‌کشد. دخترانی که مدام به فکر عکس انتهایی یادآور می‌شود که انسان‌ها همیشه راه‌حلی برای غلبه بر مشکلات پیدا می‌کنند و خانواده‌ها بزرگ‌تر و قوی‌تر خواهند شد و لبخند شادمانی آن‌ها به این راحتی‌ها از بین نخواهد رفت. این ظاهر گرفت وگرنه فیلم مانان همیشه در اذهان مردم خواهند بود.

جا، همچنان به بالا و پایین پله‌ها می‌دوند، لباس از پدر می‌گیرند و دنبال توپ به داخل و خارج می‌روند. درحالی‌که چند نفر از ماموران در خانه پرسه می‌زنند و اعضای خانواده را می‌پایند. آن‌ها توضیح می‌دهند که حداکثر برای چند ساعت با پدر کار دارند و جای نگرانی نیست. اما این نگرانی به‌مرور شدیدتر می‌شود و جایش را به وحشت می‌دهد زمانی که مادر و دختر را برای بازجویی می‌برند. فیلم با نشان دادن تلاش‌های «یونیس» برای سر پا نگه داشتن خانواده و پیگیری‌های مداومش برای پیدا کردن همسرش تمرکز بیشتری بر شخصیت او می‌گذارد و ما را همراه او می‌کند تا با دردها، غصه‌ها و مشکلاتش کاملاً همراه شویم تا زمانی که خانواده به قصد مهاجرت شهر را ترک می‌کند.

متأسفانه، ادامه فیلم نمی‌تواند به قدرت بخش اول آن باشد، یعنی زمانی که ۲۵ سال به جلو می‌رویم تا «یونیس» گواهی فوت شوهرش را دریافت کند، انگار ما در گذشته مانده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم این خانواده را همراهی کنیم. پسر چه بلایی بر سرش آمده؟ او کی نویسنده شد؟ حال و روز «یونیس» چگونه است و چه می‌کند؟ سرعت گذران این اتفاقات فاقد کنند و قابل قبول نیست و ای کاش فیلمساز راه‌حل دیگری برای به پایان رساندن فیلم اتخاذ می‌کرد؛ هرچند پرش زمانی مجدد و رفتن به سال ۲۰۱۴ و دیدن مادری که دیگر چیزی یادش نیست حس اندوهی را به دنبال می‌آورد که با گرفتن عکس انتهایی یادآور می‌شود که انسان‌ها همیشه راه‌حلی برای غلبه بر مشکلات پیدا می‌کنند و خانواده‌ها بزرگ‌تر و قوی‌تر خواهند شد و لبخند شادمانی آن‌ها به این راحتی‌ها از بین نخواهد رفت. این ظاهر گرفت وگرنه فیلم مانان همیشه در اذهان مردم خواهند بود.

اسکارزنانه

کسرا قنبری
خبرنگار

ویزگی اسکار ۲۰۲۵، توجه به فیلم‌های موزیکال و بها دادن به فیلم‌هایی است که رویای آمریکایی را نقض، نفی یا نهی می‌کنند. از «آنورا» شروع می‌کنم؛ زشت و لذتبخش. یک نیمه‌اسکروبال انفجاری با پایانی ملودرامایتک و لحنی متمایز. شما نهایتاً در آن ماشین قدیمی، زیر برف مدفون می‌شوید. من اما آن بالا، برف‌پاک‌کن‌ها را برایتان تکان می‌دهم تا بدانتان نرود که صدای عشق برای به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ها، نه نیش قلب و موزیک لایت، که برف‌پاک‌کنی است که در سیاهی مطلق زیر برف، می‌نوازد.

«بروتالیست» بردی کوربت با آدرین برودی، سعی در خلق «پیانیست» دیگری دارد، اما برای پخت یک ماکارونی لذیذ، به چیزی بیشتر از سس نیاز است. فیلم خوش‌رنگ و لعابی که می‌خواهد همه چیز بگوید و در زمان بیش از ۳ ساعت، جز مجسمه وارونه آزادی، چیزی نمی‌گوید.

«شرور» یک فانتزی موزیکالی است که توجه به اقلیت‌ها را به گرایش جنسی آنان تقلیل نمی‌دهد و بدون ادا، به ستون طبیعت و دفاع از حقوق حیوانات می‌پردازد. رنگ سبز صورت آلفابا هم به طبیعت پیوند می‌خورد. شرور یادآور مان شهری را یا می‌کند که در آن مفهوم شر به راحتی قابل توضیح نیست.

«یک ناشناخته کامل» به طرز نااميدکننده‌ای متعارف، ساده و تخت است. مشکل اینجاست که کارگردان، اسم فیلم را به عنوان پیش‌فرض در نظر گرفته و تلاشی برای شناخت باب دیلن نمی‌کند. در حالی که ناشناخته بودن باید از پس تلاش برای شناخت برآید.

«امیلیا پرز» یک موزیکال خوش‌ریتم اما هدررفته است. تلفیق درام دادگاهی و جنایی و ملودرام که زیر بوغ فمینیسم افراطی و جنون‌آورزدگی می‌رود. اینکه رئیس یک کارتل در مکزیک، تغییر جنسیت دهد، جالب است، اما اینکه بعد از زن شدن، تمام آن دنیای پر از تهدید مردانه تبدیل به بهشت برین شود، حقیقتاً جالب نیست. «مجمع کاردینال‌ها» یک تریلر سیاسی – مذهبی است. این فیلم به کلیسا تقدس نمی‌دهد و کشیش‌ها را سیاه و سفید ترسیم می‌کند.

در ضمن، چرا باید باید همیشه یک مرد باشد؟

«تلماسه ۲» دنی ویلنوو، پیامبر سینمای بلاک‌باستری است. فیلمی چشم‌نوازتر از تلماسه ۱. ویلنوو در این فیلم با بوم سینمایی خود، دوربین واقعی و رویکرد واقع‌گرایی و مینی‌مالیستی‌اش در دکوپاژ، به جنگ دوربین‌های مجازی بلاک‌باسترهای پلاستیکی رفته است.

«ماده» کورالی فارژا بسیار بادی هاروری هجوآمیز و پرسکیتوی فمینیستی، کولاژی از بهترین ارجاعات سینمایی را خلق می‌کند. از لینچ و کرانبرگ گرفته تا دی‌پالما و کوبریک. او با لنزهای واید، صورت الیزابت را دفرمه می‌کند و دمی مور با لباس‌های آبی‌اش، ستاره‌ای افول کرده است که به دنبال زردی جوانی می‌گردد.

در انتها باید بگویم یک فیلم در این بین بدجوری جایش خالی است؛ «همه آنچه نور می‌بنداریم». یک درام خالصه درباره ۳ نسل از زنان هندی. یک سکانس رنالیسم جادویی و نمای پایانی درخشان.

نگاهی به فیلم «پسران نیکل»
نه تو را بگریاند و نه تو را بخنداند

اگر من به جای رأی‌دهندگان بودم، جایزه بهترین کارگردانی را نصیبش می‌کردم. رامل راس، نه بودجه دنی ویلنوو را در اختیار داشته و نه تاپتسلیهای کارگردانی فیلمنامه بروتالیست را. یک درام تاریخی دغدغه‌مند ساده را به بهترین نحو بدون هیچ‌گونه خودنمایی، خلاقانه تعریف کرده. نیکل بویز، براساس یک داستان واقعی و با اقتباس از زمانی به همین نام، ساخته شده است که به بی‌عدالتی، نژادپرستی و خشونت سیستماتیک یک مدرسه اصلاح و تربیت در فلوریدا می‌پردازد. انتخاب زاویه اول شخص برای دوربین، باعث می‌شود تا تماشاگر به صورت مستقیم و عمیقاً، ترس و تهدید و خشونت مدرسه را به همراه الوود تجربه کند. زاویه دید اول شخص، معمولاً در فیلم‌های آوانگارد تجربی یا ژانر وحشت به کار می‌رود، اما کارگردان برای یک درام تاریخی، دست به چنین انتخاب حساسی زده است. قاب‌ها بسته و محدود طراحی شده‌اند تا فضای خفقان‌آور تداعی شود. عدم استفاده از دیپ فوکوس، باعث می‌شود تا تماشاگر همان محدودیت دید شخصیت را تجربه کند. استفاده از سایه‌های تیز و عمیق و تاریکی‌های زیاد، به ایجاد حس اضطراب و ترس کمک می‌کند. در سکانس‌هایی که فشار روانی بالاست، از رنگ‌های سرد و کنتراست بالا استفاده شده و در سکانس‌های ادمیدبخش، از رنگ‌های گرم و نور طبیعی. با توجه به محدودیت‌های زاویه اول شخص و معمولاً عدم استفاده از نماهای بساز و عریض، مخاطب باید با دقت به جزئیات، صداها و دیالوگ‌ها دقت کند. همین باعث همذات‌پنداری بیشتر می‌شود و کارآتر از برای ما سیمیات می‌کند. یکی از ویژگی‌های مهم فیلم این است که رنج و غم شدید و غیرقابل تحملی را به ما نشان نمی‌دهد، بلکه بر این گزاره صحه می‌گذارد که فیلمی خوب است که نه تو را بگریاند و نه تو را بخنداند. باید در آخر ذکر کنند که و به جای سرریز کردن احساسات، تو را لبریز کند. پسران نیکل، با فاصله‌گذاری و روایتِ تا حدی خنثی، به این مهم دست می‌یابد. فیلم به جای شخصیت‌پردازی، نمادین رفتار می‌کند. روزمرگی‌های غیردراماتیک کاراکترها را نشان می‌دهد.

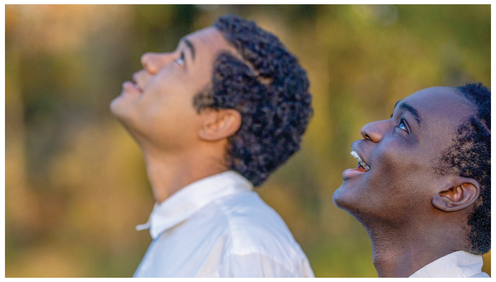

یک سال بدون شگفتی؛ مثل همیشه!

مهران زارعیان
خبرنگار

سینمای جهان در ۲۰۲۴ اتفاق و ویژه‌ای نداشت اما در کل قابل پیگیری بود و نامه‌ای محض را برنمی‌انگیخت. پیش از همه «ماده»، بادی هاروز تکان‌دهنده کورالی فارژا مورد پسندم است، زیرا از طریق قصه‌ای سرریا و زیبای مهیب، تلنگرهایی را درباره فرهنگ سرمایه‌داری، معیارهای مردسالارانه صنعت سرگرمی و میل ویرانگر برای دستکاری بدن تبیین می‌کند. تماشای «ماده» برای بسیاری از مخاطبان آزاردهنده خواهد بود، اما این آزارگری در خدمت اثرگذاری و هندسه مضمونی اثر است و گوشه‌چشمی به سینمای بزرگانی چون دیوید لینچ، استنلی کوبریک و دیوید کرانبرگ دارد.

«انورا» فیلم جمع‌وجوری است که کار شاقی نمی‌خواهد بکند. شخصیت و مسئله‌اش را شفاف پیش می‌برد و به موجب لحن سرخوشانه و تسلط بالای شان بیکر بر کارگردانی و تدوین، مخاطب را به خوبی با قصه‌اش همراه می‌کند تا روایتی از یک سیندرلای رئالیستی و امروزی ببینیم.

«تلماسه ۲» یک فیلم شکوهمند با همان سطح کیفی قسمت اولش است. فیلمی که ساخته شده تا بر پرده بزرگ دیده شود و مخاطب را مسحور جلال و عظمت سمعی – بصری خود کند. البته در فیلمنامه چیز خاصی ندارد و در انتخاب بازیگر نیز بهینه نیست.

«بروتالیست» فیلمی است که از لحاظ ویژگی‌های فنی و زیبایی‌شناختی حرف برای گفتن دارد، قصه‌اش را هم روان پیش می‌برد اما همان حرف تکراری درباره مظلومیت قوم یهود و تظهیر صهریونیسم را جلو می‌برد که دیگر در دوران پسا ۷ اکتبر نفرت‌انگیز است.

«مجمع کاردینال‌ها» یک فیلم ارزشمند با سبک و سیاق تئاتری است که به خوبی توانسته ریتم را علی‌رغم دشواری بستر روایی‌اش کنترل کند. زد و بندهای پشت پرده واتیکان خالی از معنویت امروز را نشان می‌دهد و بازی‌های خوبی دارد.

«امیلیا پرز» یک موزیکال متفاوت اما مضمون‌زده است که طبیعتاً با معیار سینمایی صرف نمی‌بایست تا این حد مورد توجه واقع می‌شد اما دست‌کم قابل دیدن است و از پس بیش قصه‌اش برمی‌آید.

«یک ناشناخته کامل» فیلمی است که برای علاقه‌مندان موسیقی غربی و شخص باب دیلن ساخته شده، اگر مثل من هیچ میانه‌ای با این فضا نداشته باشید بعید است چندان خوشتان بیاید. البته فیلم در بازنمایی حال و هوای تاریخی خود موفق است.

«پسران نیکل» سهمیه امسال اسکار برای سیاه‌پوستان و کسل‌کننده‌ترین فیلم در میان نامزدهای بهترین فیلم است. نکته مثبتش استفاده مداوم از نمای نقطه‌نظر و ارتقای تجربه حسی مخاطب است که به دلیل ضعف قصه‌گویی عملاً هدر رفته است.

«شرور» را هم در ادامه مفصل‌تر بررسی می‌کنم. در میان آثار ۲۰۲۴ انیمیشن «خاطرات یک حلزون» در حد شایستگی‌اش مورد توجه قرار نگرفت در حالی که از بیشتر نامزدهای بهترین فیلم بهتر است.

نگاهی به فیلم «شرور»
بازآرایی جادوگرشهر از مطابق مدروز

«شر